

یهودیان ایران ۱۷۹۵ - ۱۹۴۰ م^۱

والتر یوزف فیشل^۲

ترجمه: منصور موسوی^۳

در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ میلادی، احمدشاه آخرین بازماندهٔ خاندان قاجاریه، از سلطنت خلع شد. با این رویداد، دوران یک سلسله‌ای که از سال ۱۷۹۶ میلادی بر امپراتوری بزرگ شیر و خورشید حاکم بود، به پایان رسید. طی این ۱۲۵ سال، یهودیان همانند زمان نخستین امپراتوری ایرانی در زمان کوروش کبیر که به خاک ایران آمده بودند، زندگی می‌کردند. آن‌ها تقریباً در همه جای ایران، در شهرهای بزرگ مانند اصفهان، شیراز، همدان، کرمانشاه، سنه (سنندج)، تهران و همچنین شهرهای کوچک و روستاها پراکنده شده بودند. تعداد آن‌ها با توجه به برآورد اولیه در قرن ۱۹، حدود ۳۰ هزار نفر بود رقمی که در طول قرن نوزدهم در حدود ۵۰ هزار نفر افزایش یافت.

^۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

«The Jews of Persia, 1795-1940. Source: Jewish Social Studies, Vol. 12, No. 2 (Apr., 1950), pp. 119-160. Published by: Indiana University Press».

^۲. نویسنده مقاله (والتر یوزف فیشل: متولد ۱۲ نوامبر ۱۹۰۲ - درگذشت ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۳).

^۳. دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام و پژوهشگر تاریخ، mansour.mosavi@yahoo.com

تاریخچهٔ جوامع یهودی در ایران دوره قاجاریه چگونه بود؟ چه نقشی در زندگی سیاسی و فرهنگی این دوره داشتند و سرنوشت آن‌ها چگونه بود؟ تلاش برای یافتن پاسخ قانع‌کننده به این سؤالات با مشکلات بزرگی روبرو خواهد بود. عدم دسترسی به اسناد دولتی، مکاتبات دیپلماتیک، عدم وجود بایگانی‌های یهودی و جامعهٔ گذشته، ما را از منابع ضروری برای تحقیقی جامع از این دست محروم می‌سازد. با این حال، با کمک مستندات و شواهد موجود که به‌صورت پراکنده و اندک می‌باشد و با کنار هم گذاشتن منابع گوناگون عبری، ایرانی و منابع اروپایی و منابع منتشرشدهٔ دیگر، مبنایی را می‌توان ارائه داد که بر اساس آن، تحقیقات جدید بتواند یک تصویر دقیق‌تر از وقایع تاریخی و روند تأثیرگذاری یهودیان ایران در طول قرن نوزدهم نشان دهد.

الف) حوزه سیاسی

دوران حاکمان اولیهٔ قاجار ۱۷۹۵ - ۱۸۴۸

سلسلهٔ قاجار از نظر مبانی سیاسی و مذهبی دنباله‌رو سلسلهٔ صفویه بود که از سال ۱۵۰۱ تا ۱۷۲۴ میلادی بر ایران حاکم بود. سلسلهٔ صفوی، دولت ملی ایران را احیاء نمود و شیعه - اسلامی را به‌عنوان مذهب دولت تحت نظارت شاه اسماعیل معرفی کرد و یک سلسله‌مراتب نیرومند از روحانیان برقرار کرد که بر همهٔ امور جامعه نفوذ فراوان داشت. حاکمان سلسلهٔ صفویه مفهوم نجاست اقلیت‌های دینی را به‌عنوان یکی از اصول اساسی برقراری ارتباط درونی خود قلمداد کردند. چنین تصویری در ارتباط با اقلیت‌ها تحت هیچ سلسله پادشاهی ایرانی وجود نداشت. در این زمان نفرت از آن‌ها (اقلیت‌ها) بیش‌ازپیش شدیدتر بود. تصور نجاست غیرمسلمانان منجر به محدودیت‌های بی‌شماری در زندگی روزمرهٔ آن‌ها می‌شود و هدف نهایی، نابودی آن‌ها از خاک ایران بود. شاه اسماعیل دوم (۷۷- ۱۵۷۶ م) از ضرب سکه‌های جدید

طلا و نقره تردید داشت به این دلیل که نمی‌توانست این را تحمل کند که این سکه‌ها که حاوی ایمان به [پیامبر اسلام] محمد ﷺ در پشت خود بودند به دست غیرمسلمانان بیفتد و آن را لمس کنند. در موردی دیگر شاه یک انگشتر طلایی که توسط یک زرگری مسیحی به او داده شد به دریا انداخت.

حاکمان قاجار این نوع نگاه و تعصب را نسبت به غیرمسلمانان [از صفویان] به ارث برده بودند. یک یهودی، که از نظر شرعی نجس بود، باید به هر صورت ممکن از مسلمان متمایز باشد. همین مورد تبدیل به عاملی در نوع زندگی یهودیان و آزار و اذیت و ظلم و ستم بدون وقفه آن‌ها در قرن ۱۹ شد. آن‌ها نمی‌توانستند در انظار عمومی ظاهر شوند و انجام مراسم مذهبی آن‌ها بدون تحقیر و آزار مسلمان ساکن ایران انجام نمی‌شد.

وضعیت خاص اقتصادی یهودیان در نتیجه سال‌ها ظلم و ستم و آزار و اذیت آن‌ها بود. در حالی یهودیان آن طرف مرزهای غربی ایران، در سرزمین‌های عثمانی نظیر عراق و سوریه، توانستند به جایگاه سیاسی و اقتصادی دست یابند و نقش مؤثری به‌عنوان بانکداران، خزانه‌داران درباری و مأموران مالیاتی و مقامات پاشاها [عثمانی] ایفا کنند. نگرش حاکمان قاجار مانع به دست آوردن جایگاه اقتصادی مهمی از طرف یهودیان ایرانی بود. آن‌ها عمدتاً فروشندگان دوره‌گرد در روستاهای دورافتاده، دلان، مغازه‌داران، فروشندگان کوچک ادویه‌جات، دارو، عتیقه‌جات، جواهرات، پارچه و لوازم لوکس بودند و همچنین آن‌ها در کارگری، خیاطی، بافندگی و رنگرزی فعالیت داشتند به‌ویژه در دو حرفه اخیر همیشه مورد تحقیر مسلمانان واقع می‌شدند.

تولید شراب و الکل که برای مسلمانان ممنوع بود، به‌صورت انحصار در اختیار یهودیان قرار گرفت و به‌عنوان یک مسئله نزاع و اختلاف همیشگی تبدیل شد.

همچنین یهودیان شهرت اندکی به نام «هنرمندان» در دربار نجبا به دست آورده‌اند به‌عنوان پسر بچه‌های رقاص حرفه‌ای، آکروبات‌کار، فلوت‌زن و خواننده؛ اکثر یهودیان ایران شغل‌های کم‌ارزشی داشتند. به نظر می‌رسد که نوازندگان یهودی، در تمامی سرگرمی‌هایی که موسیقی بخش از آن بود حضور داشتند.

یهودیان با این مشاغلی که داشتند نمی‌توانستند اعتبار چندانی در چشم همسایگان مسلمان خود داشته باشند و لزوماً این امر به نگاه تحقیرآمیزی که مردم ایران نسبت به آن‌ها داشتند کمک می‌کرد. تنها در چند شهر، مانند همدان و تهران، برخی از یهودیان جایگاه اجتماعی بالاتری به‌ویژه در مورد پزشکی به خود اختصاص دادند. پزشکی [در ایران] را نباید با مفهوم اروپایی در نظر گرفت، از پدر به پسر منتقل می‌شد و تجربه نسل گذشته جایگزین فقدان آموزش‌های دانشگاهی بود. در اواسط قرن نوزدهم چهار برادر یک خانواده یهودی مشهورترین و محبوب‌ترین پزشکان شهر تهران بودند. یکی از آن‌ها، حکیم نظر، یکی از پزشکان دربار محمدشاه (۴۸ - ۱۸۳۴ م) بود. با این حال، آن‌ها تأثیر اندکی بر وضعیت واقعی سیاسی هم‌کیشان خود داشتند. به دنبال این پزشکان اروپایی توسط ناصرالدین‌شاه و جانشینان او منصوب شدند.

نه پزشکان و آموزگاران یهودی و نه حتی کسانی از آن‌ها که دارای موقعیت برجسته بودند نتوانستند پیشرفتی اساسی در وضع یهودیان ایجاد کنند. این حقیقت که گفته می‌شد حاج ابراهیم شیرازی صدراعظم منشأ یهودی داشت و در به قدرت رسیدن قاجار کمک نمود به‌عنوان «پادشاه ساز» نامیده شد در دوره دو پادشاه اولیه [قاجار] تأثیر بسیار کمی بر روی یهودیان ایرانی داشت، در این زمان یکی از همسران فتحعلی‌شان (۱۷۹۷ - ۱۸۳۴ م) بنام مریم خانم یکی از زیباترین همسران حرم‌سرای او یهودی بود.

با توجه به گزارش‌های جهانگردان اروپایی در ایران، مفهوم نجاست و تشریفات مذهبی در سراسر کشور به شدت در مورد یهودیان اعمال می‌شد. خاخام یهودی، دیوید دیت هیلل، که در زمان فتحعلی‌شان به مدت ۱۵ ساله به ایران سفر کرده بود، یک روستای مسلمان از سکونت وی امتناع ورزید و می‌گوید: «چون آن‌ها فهمیدند که من یهودی هستم از ورود من جلوگیری کردند»، او همچنین مشاهده کرد که بسیاری از بنی‌اسرائیل [یهودیان] در ایران، به منظور نجات خود از مرگی سخت، پیوسته مذهب پدران خود را تقبیح می‌کردند و مسلمان می‌شدند.

تمام جوامع یهودیان در ایالات مختلف ایران در طول دهه‌های اول قرن نوزدهم کاملاً ناپدید شدند. در مراغه یهودیان به خاطر «تهمت خونین» به بیرون رانده شدند، یک‌زمانی این شهر مقر یک جامعه یهودی بود. تبریز هم که زمانی یک سکونتگاه بزرگ یهودی بود، در اواخر قرن بیستم، خالی از یهودیان شد. همین سرنوشت در جامعه [یهودیان] لار اتفاق افتاد و تنها از طریق مداخله حاکم، جوامع یهودی در ارومیه و سلماس، از سرنوشتی مشابه رهایی یافتند. اوج نابودی جوامع یهودی در زمان سلطنت محمدشاه (۱۸۳۴ - ۴۸ م) به وقوع پیوست که در دوران حکومت او نابودی جمعیت یهودی مشهد در شرق ایران به واقعه‌ای تبدیل شد، رویدادی که نه تنها توسط مقامات ایرانی؛ بلکه توسط یهودیان اروپایی نیز ناشناخته باقی ماند. اگر در زمان شاه جدید ناصرالدین‌شاه تغییری در صحنه سیاسی به وجود نیامده بود، به لحاظ جسمی و روحی، فرآیند تجزیه و تحلیل رفتن یهودیان در ایران به صورت کامل صورت می‌گرفت.

دوران ناصرالدین‌شاه ۹۶-۱۸۴۸

جلوس ناصرالدین‌شاه بر تخت در سال ۱۸۴۸ م، حکومت مرکزی خاندان قاجار امیدها و انتظارات زیادی را در میان یهودیان رنجور برانگیخت. این امیدها به این

دلیل افزایش یافت که شاه و برخی از وزرای مترقی او از ضرورت اصلاحات کامل در کل دولت اطمینان داشتند. با این حال، محافل سنتی و روحانیان با اصلاحات عمومی مخالف بودند، به طوری که اقدامات باهدف بهبود وضعیت غیرمسلمانان یهودی احتمال تحقق اندکی داشت. در زمان ناصرالدین شاه رنج کشیدن یهودیان همچنان ادامه داشت، این رنج کشیدن نه تنها در مورد دشمنی عمیق موجود و نجس بودن یهودیان بود؛ بلکه آن‌ها همچنان از تبعیضی قانونی که در موردشان اعمال می شد رنج می بردند. از این رو، تمام جامعه یهودیان مسئول جنایت و تخلفات مرتکب شده توسط اعضای آن بود؛ یک یهودی که به اسلام تغییر دین می داد، می توانست مدعی شود که یگانه وارث ثروت خانواده است و بدین ترتیب بزرگترین ناراحتی ممکن را برای یهودیان ایجاد می نمود که مرگ را به ارتداد ترجیح می دادند. در بسیاری از شهرها، یهودیان از داشتن یک مغازه در بازار منع شدند، در حالی که مقامات محلی علاوه بر مالیات قانونی، باج دلخواه خود را بر یهودیان اعمال می کردند. هر چند یهودی حق داشت به مراجع بالا قضایی در کشور اعتراض کند، اما از این حق به خاطر ترس از انتقام دیوان محاکمات محلی، صرف نظر می کردند. زندگی یک یهودی تحت حمایت قانون نبود، زیرا قاتل یک یهودی می توانست مصونیت خود را با پرداخت جریمه خریداری کند.

در دوران حکومت ناصرالدین شاه، جزر و مد حوادث به تدریج به نفع یهودیان ایران تغییر کرد. این تغییر به خاطر ظهور حامی بود که آن‌ها را برای به دست آوردن آزادی و عدالت و برابری تشویق می کرد. این متحد یهودیان اروپای غربی بود. در همین حال اقلیت‌های مسیحی در ایران؛ آرامنه و نستوریان، از جانب کشورهای مسیحی اروپایی حمایت سیاسی می شدند، به خصوص از: روسیه و فرانسه و از مبلغان دینی قدرتمند خود در ایران، اقلیت مرکزی زرتشتی در کرمان و یزد قرار داشتند و توانسته بودند

حمایت‌های مادی و معنوی هم‌کیشان هندی خود را به دست بیاورند. اقلیت یهودی در سرزمین ایران به‌طورکلی به حال خود راه شده بودند و هیچ گروه خارجی، علاقه‌ای به سرنوشت آن‌ها نداشت. ارتباط با جهان یهود به‌طور گسترده و به‌ویژه با یهودیان فلسطین از طریق مؤسسه «شالیا» حفظ می‌شد. «فرستادگان صهیون» که به نمایندگی از طرف جوامع یهودی شهرهای مقدس فلسطین، هبرون، تیبیریا، صفد و اورشلیم به مناطق دورافتاده در ایران، بخارا و افغانستان فرستاده می‌شدند نقش بسیار مهمی در ایجاد ارتباط بین یهودیان ایرانی و جهان بیرون بازی می‌کردند.

این فرستادگان یا به قول گوینو که آن‌ها را «مأمورین جمع‌آوری» می‌نماید که برای جمع‌آوری کمک برای اورشلیم به ایران و هند سفر می‌کردند، به‌هیچ‌وجه قصد و امکان تأثیرگذاری بر وضعیت سیاسی یهودیانی که از آن‌ها بازدید می‌کردند را نداشتند. مأموریت آن‌ها یک امر داخلی و خیرخواهانه بود و منشأ دینی و فرهنگی داشت و به‌سختی می‌توانستند به نمایندگی از هر نهاد سیاسی در امور مداخله نمایند.

حتی جهانگردان یهودی از اروپا در طول قرن نوزدهم، همچون بنجامین دوم (۱۸۴۸)، یهیل فیشر کستیلین (۱۸۵۹)، افریم نومارک (۱۸۸۳)، ی.ن. آدلر (۱۸۹۶)، یا مبلغان مسیحی یهودی مانند جوزف ولف، ه.ی. استرن و دیگران به‌سختی می‌توانستند یک دولت را به تغییر نگرش خود در مورد یهودیان خود وادار کنند. توصیفات غم‌انگیز بنیامین دوم و هر جهانگرد اروپایی از وضعیت یهودیان ایران و رهبران جامعه [یهودیان] بغداد به‌ندرت مورد توجه یهودیان اروپایی قرار می‌گرفت.

یهودیان ایران که فاقد ابتکار و رهبری بودند، به‌زحمت می‌توانستند وضعیت خود را کنترل و هیئتی را نزد هم‌کیشان اروپایی خود بفرستند. تنها از یک یهودی ایرانی یاد شده که به‌عنوان فرستاده مخصوص به خارج از کشور رفت و به طرز شگفت‌آوری

به کانادا رسید. او نسیم پسر سالومون از همدان اولین ایرانی یهودی بود که به خاک کانادا پا گذاشت. او در ماه اکتبر ۱۸۴۸ میلادی در مونترال به جمع‌آوری پول برای برادران مظلوم خود در ایران پرداخت. در طول این مدت پس از شش هفته اقامت در مونترال، توانست یکی از مربی یهودی به نام خاخم دو سولا، از حامیان سرسخت را پیدا کند. از طریق کنیسه‌ها و فرقه‌های مسیحی در مونترال که توسط روزنامه محلی حمایت می‌شد، توانست حس همدردی را در میان همه طبقات جمعیت مونترال نسبت به وضع اسفناک یهودیان ایرانی برانگیزد.

مداخله یهودیان اروپایی

با اطمینان می‌توان گفت تنها در سال ۱۸۵۸ میلادی بود که گزارش‌ها فراوان جهانگردان درباره وضع اسفناک یهودیان، رهبران اروپایی را به حرکت واداشت. به‌عنوان مثال سازمان یهودیان انگلستان در لندن زیر نظر سر موسی مونتیفیوری و آلیانس جهانی اسرائیل در پاریس اقداماتی را در جهت مداخله انگلیسی‌ها و فرانسه در دولت و حکومت ایران ترتیب دادند. باین‌حال تا چند سال بعد هیچ گزارش جدیدی جز کشتار یهودیان و محرومیت و تغییر اجباری دین آن‌ها به دست نیامد.

در مارس ۱۸۶۵ م، زمانی که خبر اذیت و آزار یهودیان همدان به لندن رسید، آن را سر موسی مونتیفیوری رهبر یهودیان اروپا و رئیس انجمن نمایندگان تازه سازمان‌یافته تحت تأثیر این گزارش‌های جدید و نگران‌کننده تصمیم گرفت، در اول ماه مه ۱۸۶۵ م تصمیم گرفت که به ایران سفر کرده و از شاه برای یهودیان ایران فرمانی بگیرد. او در دفتر خاطراتش نوشت: «دیشب نمی‌توانستم از فکر کردن به برادران بیچاره‌مان در ایران بخوابم». به‌رحال وزیر امور خارجه، سرآستین لایارد به مونتیفیوری شدیداً توصیه کرد از ایران بازدید نکند و مونتیفیوری با اکراه پذیرفت. وی به‌جای سفری به ایران، تصمیم گرفت مستقیماً از شاه [ایران] ناصرالدین‌شاه درخواست کند در مورد

یهودیان تجدیدنظر کند. به نظر می‌رسد این اولین درخواست یهودیان اروپایی از شاه ایران باشد. شاه با صدور فرمانی جدید به این درخواست جواب داد. وی به مقامات و حکام ایران دستور داد که: از این به بعد، با یهودیان با عدالت و مهربانی رفتار کنند. با این حال، در همان سال کشتار یهودیان در بارفروش [بابل] در دریای خزر رخ داد و علی‌رغم مداخله وزارت خارجه انگلستان در خصوص تقاضا برای مجازات افراد مسئول، هیچ پیشرفتی حاصل نشد.

مونتیفیوری هنوز عقیده داشت که مؤثرترین راه برای بهبود شرایط یهودیان یک ملاقات حضور از ایران می‌باشد. اما زمانی که تمام تدارکات سفر به پایان رسیده بود، از وزارت امور خارجه بریتانیا مطلع شد که «داخل کشور ایران از دسته‌های غارتگر پر شده است» و او دوباره مجبور شد سفر خود را با درخواست جدی مقامات عالی‌رتبه رها کند، که تأکید کرده بودند این سفر پرمخاطره او و زندگی‌اش را در معرض خطر قرار خواهد داد.

در همین راستا اقدامات جدیدی از طریق کانال‌های دیپلماتیک انجام گرفت و ناصرالدین‌شاه، که مایل بود به‌عنوان یک پادشاه دموکراتیک جلوه کند، به فرمانداران و حکام ایالات دستور داد تا از جمعیت یهودیان در برابر تعصب توده‌های مردم محافظت کنند. با این حال، دستورات سلطنتی تغییر چندانی [برای یهودیان] به ارمغان نیاورد. با توجه به بیهودگی این اقدامات دیپلماتیک، اتحاد جهانی الیانس اسرائیلی ایده ارسال یک نماینده دائم یهودی به ایران را در نظر گرفت؛ که می‌توانست حمایت یهودیان را بر عهده بگیرد، پیشنهادی که توسط دکتر پولاک، پزشک یهودی ناصرالدین‌شاه از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۶م مطرح شد. در همین زمان، ایده تأسیس یک مدرسه یهودی در تهران توسط رهبران آلیانس مطرح شد، ایده‌ای که تا سی‌و‌دو سال بعد تحقق نیافت.

قحطی بزرگ

یهودیان ایران علاوه بر وضع اسفناک سیاسی خود، در دوران قحطی در ۱۸۷۱ میلادی دشواری‌های تازه‌ای را تجربه کردند. یهودیان طی یک درخواست از رهبران یهودی اروپا درخواست کمک کردند. احتمالاً این اولین درخواست جمعی یهودیان ایران برای کمک به قربانیان قحطی در ایران بود. یهودیان ایرانی درخواست کرده بودند در صورت امکان به هر طریقی ما را از وضعیت اسفناک ایران خارج و به سرزمین مقدس ببرید یا ما را تحت حمایت خود قرار داده و یا موجبات مهاجرت ما به کشورهای دیگر را فراهم آورید. این درخواست، همراه با گزارش‌های ویژه مستر جونز کنسول انگلیس در تبریز به هیئت نمایندگان [انگلستان] به ریاست سر موسی مونتیفیوری موجب اقداماتی در جهت کمک به رنج‌دیدگان [یهودی در ایران] شد و این نخستین اقدام عملی یهودیان اروپایی به برادران خود در ایران بود.

اولین درخواست از یهودیان بریتانیای کبیر انتظارات اولیه را برآورده نکرد. حتی در مورد درخواست‌هایی که از یهودیان آمریکا و این قاره شد و سهم جمع‌آوری شده از همه مناطق به‌ویژه آلمان نتوانست جوابگوی نیازهای لازم باشد. در هر حال مبلغ جمع‌آوری شده بالغ بر نوزده هزار پوند بود که به کمک نمایندگان انگلیس در ایران میان قربانیان یهودی و غیریهودی در شهرهایی تهران، تبریز، شیراز، اصفهان، کازرون، یزد، همدان و ارومیه توزیع شد.

حتی این اقدام انسان‌دوستانه با موانع بزرگی از سوی دولت ایران روبرو شد و درخواست پرداخت مالیات از این وجوه امدادی را داشتند که با حمایت انجمن نمایندگان [انگلیس] روبه‌رو شد و [این انجمن] مصمم بود هیچ بخشی از آن نباید به‌عنوان مالیات پرداخت شود. یهودیان ارومیه پس‌ازاینکه از خطر فوری قحطی خلاص شدند، از مبلغ باقیمانده سیصد لیره برای تدوین تورات تلمود استفاده

نمودند. در حقیقت، حامیان کمک‌های مالی ایران به هر دلیلی، از عمل خود راضی بودند و ابراز امیدواری می‌کردند که کمک‌های که در قحطی فاجعه‌بار به ایران کردند، ممکن است خالی از فایده نباشد.

سفر ناصرالدین‌شاه به اروپا (۱۸۷۳م)

رهبران یهودی پاریس و لندن دوباره طرحی که قبلاً درباره ارسال یک هیئت یهودی بحث شده بود را پی‌گرفتند که باخبر شدند ناصرالدین‌شاه قصد دارد از اروپا دیدن کند. این یک فرصت واقعی بود و همان‌طور که گرمیو عنوان کرد، «رویدادی بود که معجزه‌آسا به نظر می‌رسد». رهبران اتحادیه آلیانس اسرائیل و انجمن یهودیان به اهمیت این سفر پی‌بردند. این فرصت را برای آن‌ها فراهم می‌کرد که به نمایندگی از تمامی یهودیان جهان از هیچ تلاشی در جهت تأثیر قرار دادن شاه [ایران] فروگذار نکنند و در زمانی که شاه به اروپا سفر می‌کند، به اهمیت و نفوذ یهودیان اروپایی پی‌ببرد و تمایل آن‌ها را برای بهبود وضع هم‌کیشانانشان در ایران نشان دهند و بر مساوات و آزادی خود در همه کشورها اروپا تأکید کنند.

به پیشنهاد انجمن یهودیان ارائه درخواست‌های گسترده در همه پایتخت‌های اروپا که شاه قصد داشت به آن‌ها سفر کند برنامه‌ریزی شد. گروهی از افراد یهودیان بانفوذ قصد داشتند شخصاً آن درخواست‌ها را که در جهت بهبود وضعیت یهودیان ایران بود، به شاه ارائه دهند. این عمل به‌خوبی و طبق نقشه انجام شد. در برلین در ۴ مه ۱۸۷۳م آغاز شد، که هیئتی از رهبران یهودی درخواست خود را تقدیم شاه کردند و همان کار نیز در آمستردام انجام شد، بروکسل در روز دهم ژوئن، پاریس در روز ۲۴ ژوئن، وین در ۱۲ ژوئیه در وین در روز ۶ اوت، و شهر کنستانس ۲۰ اوت این دیدارها انجام شد.

در لندن شاه با دیسرایلی ملاقاتی داشت و در کاخ باکینگهام ملاقات خصوص با سر موسی مونتیفیوری داشت. در مجموع در همه این شهرها مختلف [یهودیان] درخواست‌های هرچند مشابه را به شاه تسلیم کردند. در همه درخواست‌ها روح کوروش کبیر و وضعیت یهودیان در ایران به خاطر آورده شده بود. در میان درخواست‌های آن‌ها تأکید زیادی بر تأسیس یک محاکمه قضایی ویژه برای یهودیان و کاهش مالیات آن‌ها شده بود. همچنین تقاضا شده بود شاه به همه حکام خود دستور دهند که هیچ تمایزی بین یهودیان و سایر رعایای وفادار او صورت نگیرد.

ملاقات در پاریس

در ۱۲ ژوئیه ۱۸۷۳م، ضیافتی به یادماندنی و تاریخی در پاریس برگزار شد. هنگامی که شاه با کمیته مرکزی اتحاد جهانی آلیانس یهود ملاقات کرد، کرمیو به‌عنوان سخنگوی آن‌ها گزارش خوبی تهیه کرده بود که شایستگی آن را دارد که به‌طور کامل نقل شود:

اعلیحضرتا، کمیته مرکزی به‌عنوان نماینده اتحاد جهانی آلیانس، مفتخر است عمیقاً از شما جهت شنیدن خواسته‌هایشان سپاسگزاری کند. اعلیحضرتا، تمام یهودیان، حتی کسانی که سواد کمی هم دارند، تاریخ اجدادشان را می‌دانند. چیزی که ما می‌دانیم این است که تاریخ یهودیان ایران با تاریخ مردمی آمیخته است که گذشته آن‌ها سرشار از همدردی سخاوتمندانه نسبت به یهودیان است. کوروش کبیر که همواره حامی بزرگی برای یهودیان آزاد شده بود، تحت حمایت وی به سرزمین مقدسشان فلسطین بازگردانده شدند.

چیزی که همه می‌دانند این است که در کتاب‌های پیامبران و همه پادشاهان روی زمین، تنها به کوروش است که لقب مسیح را می‌دهند؛ در یکی از درهای معبد

مقدس در اورشلیم طرح باشکوه شهری ترسیم شده است که شهر شوش، پایتخت ایران است.

اعلیحضرتا چهل هزار یهودی ایرانی تحت امپراتوری شما زندگی می‌کنند. بگذارید به شما بگویم که نام کوروش با نام ناصرالدین شاه درهم آمیخته است؛ بگذارید به شما بگویم که این احساس عمیق و ایمان کامل یهودیان ایرانی نسبت به پادشاه خود می‌باشد.

و با این همه، اعلیحضرتا از پادشاهی ایران گزارشی‌های در مورد ظلم و ستمی که به یهودیان در سرزمین شما روا داشته می‌شود؛ به ما می‌رسد. اعلیحضرتا ما نمی‌توانیم چنین چیزی را باور کنیم. همچنین با خوشحالی بازتاب سخنرانی‌ها و کلمات گهربار شما را در کشورهای مختلف که شما از آن عبور کرده‌اید شنیده‌ایم و آشکارا با گزارش اذیت و آزار یهودیان همخوانی ندارد.

شاه خیلی متأثر شد و خطاب به صدراعظم خود این کلمات را تکرار کرد:

این اتهامات دروغ است؛ من از آن‌ها مانند تمام مردمان دیگر حمایت می‌کنم. می‌توانم به شما بگویم که من به کسانی که غیرمسلمان هستند توجه بیشتری دارم. یهودیان به خوبی همه رعایای من هستند. تمام آنچه به شما گفته شده است دروغ است. من دوباره آن را تصدیق می‌کنم.

سخنران گفت: اعلیحضرتا، این سخنان سلطنتی عمق قلب ما را به شدت تحت تأثیر قرار داد. بله، شما حامی ۴۰۰۰۰ یهودی ایرانی و همچنین میلیون‌ها نفر دیگر از ادیان مختلف که در امپراتوری‌تان هستید. برای ما کمال مسرت خواهد بود که پادشاه آن‌ها [یهودیان] شنونده این اعلامیه ما باشند.

شاه به صدراعظم خود اشاره کرد و به زبان فرانسه گفت: صدراعظم از یهودیان حمایت به عمل می‌آورد و یهودیان را دوست دارد و به این خاطر مسلمانان به آن‌ها

رشک می‌برند. وزیر اعظم تبسم کرد و شاه گفت: چه تعدادی از یهودیان در فرانسه هستند؟ اعلیحضرتا، از ۱۰۰.۰۰۰ تا ۱۲۰/۰۰۰ در انگلستان؟ کمی کم‌تر، در کشورهای دیگر اروپا؟ م. آلبرت کان، عضو کمیته مرکزی، در جواب گفت: اعلیحضرتا، در آلمان. پانصد هزار، در ایالات اتریش، ۱/۲۰۰،۰۰۰؛ در تمام روسیه، ۲/۴۰۰/۰۰۰ و افزود: اعلیحضرتا، خاخام بزرگ هیئت مرکزی پاریس اینجا هستند. دو خاخام بزرگ که لباس‌های مخصوص خود را پوشیده بودند به شاه سلام کردند. اولی گفت: اعلیحضرتا، ما به درگاه خداوند دعا می‌کنیم که خداوند به اعلیحضرت سالیان دراز و سعادت‌مند اعطا نماید و مملکت شما را مطابق با کتاب مقدس، به‌مانند خورشید درخشان سازد. شاه چند کلمه گفت و آقای ملکم خان اعلام کرد: اعلیحضرت تشکر می‌کنند. آقای کرمیو ادامه داد: اعلیحضرتا، اگر اجازه می‌دهید از شما تقاضایی بکنم؟ باکمال مسرت از شما پاسخ مطلوبی دریافت خواهیم کرد. شاه اشاره‌ای به صدراعظم کرد و او به آقای کرمیو جواب داد: حرف بزنید، اعلیحضرت گوش می‌دهد. اعلیحضرتا، آلیانس اسرائیل با توجه به وظایف و تعهداتی که دارد آرزو می‌کند که موضوعات آن در راستای کشور و خواسته شاه باشد. با توجه به اهمیت تحصیل باید از کودکی به آن توجه شود. ما پیشنهاد می‌کنیم در بخش‌هایی از امپراتوری شما، همان‌طور که در تعداد زیادی از شهرهای مهم مشرق زمین انجام داده‌ایم، مدارس توسط مریبان ما دایر شوند. آیا این موضوع با موافقت شما همراه خواهد بود؟ بله. شاه به زبان فرانسه گفت: من از مدارس شما محافظت خواهم کرد. آقای کرمیو با صدرا اعظم مشورت کند، من موافقت خواهم کرد. اعلیحضرتا، این کلمات در قلب همه مردم یهود انعکاس خواهد یافت و با شور و حرارت شدید همه تمدن‌ها استقبال خواهد شد. کرمیو به شاه احترام کرد و برگشت. شاه به فارسی کلماتی گفت که به فرانسه توسط وزیر ترجمه شد: من از دیدار شما

خوشحالم. شما می‌توانید در مورد آینده هم‌کیشان خود مطمئن باشید. علاوه بر این، آن‌ها به‌طور حتم به شما خواهند نوشت که چیزی برای شکایت ندارند. در جلسه بعدی بین کرمیو و صدراعظم، میرزا حسین‌خان در ۱۴ ژوئیه ۱۸۷۳ میلادی مکاتبات ردوبدل شد مبنی بر جزئیات تأسیس مدارس پیشنهاد شده در ایران، مانند ساختمان مدارس، کمک‌های مالی، انتخاب معلمان و غیره. همچنین مقرر شد صدراعظم در میان توده‌های مردم ایران حمایت‌های لازم را از قول شاه در مورد تأسیس مدارس انجام دهد.

سر موسی مونتیفیوری پیشنهاد داد برای آنکه نگرش مثبت شاه را به یهودیان ایران همچنین عموم مردم ایران و اعلام شود، ترجمه‌ای از پاسخ وزیر ایران در لندن، ملکم‌خان به زبان عبری و فارسی صورت بگیرد. نسخه‌های چاپ سنگی این سند، به انگلیسی، عبری و زبان فارسی به رهبران جامعه یهودی ایران فرستاده شد. به یهودیان گفته شد این سند را در ورودی‌های اصلی نصب کنند و برای زندگی و سعادت شاه و رونق کشوری که در آن زندگی می‌کنند دعا کنند.

به همین دلیل، متن درخواست‌های که از شاه شده بود در پایتخت‌های مختلف اروپا به زبان عبری و به‌صورت جزوه‌ای تحت عنوان Mishloah Manot [سبد هدیه] ترجمه شد و آن را برای توزیع در میان یهودیان ایران فرستادند، به‌طوری‌توسط هم‌کیشان اروپایی خود تشویق و ترغیب شوند که سرنوشت خود را اصلاح نمایند.

پروژه شاه برای یک دولت یهودی

مداخله یهودیان اروپایی در مورد برادران ایرانی خود، امید به بهبود و کم شدن آزار یهودیان را پس از بازگشت شاه به ایران به ارمغان نیاورد. با این حال، این عمل آن‌ها، حرکتی مهم و تأثیرگذار بود. شاید برای اولین بار یهودیان استرالیا بعد از تهمت خون دمشق در ۱۸۴۰ م نمایشی از اتحاد یهودیان برپا نمودند.

اما این جبهه متحد مردم یهودی چه تأثیری بر حاکمان آن‌ها داشت؟ این نکته قابل توجه است که ناصرالدین‌شاه دفتر خاطراتی داشت که گزارش‌هایی از کشورها و مردمان آن را ثبت می‌کرد. این سفرنامه سلطنتی شامل چند ویژگی در خصوص دیدار با برخی از نمایندگان یهود، به‌ویژه کرمیو و روچیلد در پاریس است.

یادداشت قابل توجه مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۸۷۳ م به قلم شاه:

روچیلد معروف یهودی هم که بسیار ثروتمند است به حضور آمد، صحبت شد، حمایت یهودی‌ها را زیاد می‌کرد و از یهود ایران عرض کرد که باید آسوده باشند. به او گفتم شنیده‌ام شما برادرها هزار کرور پول دارید، من بهتر می‌دانم که هشتاد کرور به یک دولت کوچکی یا بزرگی بدهید، مملکتی را بخرید و آنچه یهود در دنیا هست آنجا جمع بکنید و خودتان رئیس آن‌ها بشوید و همه را آسوده راه ببرید و این‌طور متفرق نباشید. بسیار خندیدم و جواب نداشت به ما بدهد و به او حالی کردم که من به جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حامی هستم.

در نشریات یهودی معاصر هیچ اشاره‌ای به این پیشنهاد شاه نشده است. نه گزارش‌های رسمی اتحاد آلیانس و نه محافل انگلیسی یهودی اشاره به این گفتگوی شاه و روچیلد نداشته‌اند. نشریه جهانی یهودیت در اول اوت ۱۸۷۳ م و نشریه Allgemeine Zeitung des Judentums در سال ۱۸۷۳ م به‌طور خلاصه به پیشنهادات روچیلد به شاه در زمینهٔ بالا بردن وضعیت یهودیان در ایران اشاره نمودند اما در مورد آنچه که شاه [به روچیلد] گفته بود چیزی ارائه ندادند. شاید روچیلد ترجیح می‌داد محتوای این گفتگو به‌طور علنی فاش نشود؛ زیرا معتقد بود که در آن زمان قطعاً با چنین راه‌حلی برای مسئلهٔ یهودیان و علایق آن‌ها مخالف خواهد شد.

به‌هرحال روزی حقایق روشن خواهد شد. طرح یک کشور یهودی در دفتر خاطرات شاه ثبت شده است. سؤال این است: این ایده چگونه در ذهن شاه شکل گرفته است؟

این‌که شاه ایران پیش از سفر خود به اروپا اطلاعات کمی در مورد مسئله یهودیان داشت، بسیار قابل توجه است. دکتر پولاک اتریشی از سال ۱۸۶۰ م به‌عنوان پزشک درباری و معلم مدرسه پزشکی در تهران استخدام شده بود، اما روابط صمیمی با این پزشک [درباری] به‌سختی می‌توانست درک عمیقی از مردم یهود و تاریخچه و پراکندگی آن‌ها به شاه ارائه دهد. شاه تنها در اروپا بود که با مسئله یهودیان آشنا شد. در اروپا بود که شاه با یهودیانی برخورد نمود که هرچند به شکل پراکنده، اما هماهنگ عمل می‌نمودند. [شاه] در اروپا با وزرای یهودی، دانشمندان، سرمایه‌داران و شخصیت‌های پرنفوذ دیگری ملاقات کرد که خواستار بهبود شرایط هم‌کیشان ایرانی خود بودند. شاه باید از این فعالیت یهودی اروپایی به این نتیجه [پروژه ایجاد دولت برای یهودیان] رسیده باشد و یهودیان اروپا را عنصر مهمی در این زمینه می‌دانست. با توجه به اینکه، یهودیان از طرفی تا این حد نفوذ و قدرت دارند و از طرف دیگر این‌چنین در معرض آزار و اذیت، پراکندگی و جدایی می‌باشند، چرا خودشان برای خود سرزمینی نمی‌خرند که در آن بتوانند بدون مزاحمت زندگی کنند؟ به‌سختی می‌توان باور کرد چنین ایده‌ای در ذهن حاکم مسلمان در اثر نگاهی عالمانه شکل بگیرد. بسیار محتمل‌تر است که این ایده در نتیجه تماس او با واقعیت‌های یهودیان در اروپا باشد، به‌عبارت‌دیگر، بر اثر دو واقعیت آشتی‌ناپذیر، یعنی نفوذ و پراکندگی مردمان یهودی در غرب، شاه [ایران] به‌طور طبیعی این ایده را با یک یهودی برجسته [روچیلد] که ثروت زیادی داشت و تنها کسی بود که در موقعیتی قرار داشت که این پروژه را اجرا کند، مطرح نمود.

ریشه‌های روان‌شناختی این پروژه برای تشکیل یک دولت یهودی را نیز می‌تواند از جهت دیگری ردیابی کرد. ما از بسیاری از درخواست‌های که شاه از گروه‌های یهودی دریافت کرده صحبت نمودیم، هرچند که آن‌ها تفاوت‌هایی در لحن خود داشتند، اساساً از لحاظ محتوایی مشابه هم بودند. نکته اشتراک این درخواست‌های یهودیان به‌ویژه در یک مورد قابل توجه است: در بسیاری از این درخواست‌ها که در پاریس، وین و کنستانس ارائه شد، اشاره‌ای به کوروش، سلف معروف ناصرالدین شاه و تأکید بر نقش وی به‌عنوان حامی مردم یهودی صورت داشت. کوروش به‌عنوان صادرکننده فرمانی که شامل آزادی عبادت یهودیان و برخورداری حقوق مدنی آن‌ها بود، در تاریخ جاودانه شد، کسی که زنجیر را از دست و پای یهودیان باز نمود و در میان از پادشاهان جهان تنها کسی بود که در کتاب پیامبران از او به‌عنوان نام مسیح یاد می‌شود، کسی که به قول کریمو، یهودیان را به سرزمین محبوب فلسطین بازگرداند.

هدف از این یادآوری‌ها آشکار بود. این درخواستی بود از ناصرالدین [شاه] برای تقلید از سلف خود [کوروش] و تبدیل شدن او به نجات‌دهنده و خیرخواه یهودیان [سرزمین] خود. واضح است که در سخنرانی کریمو و درخواستی که در وین ارائه شد و عنوان این مطلب که «اعلیحضرتا، کورش زمان ما باش» و هیجان یهودیان و فضایی که اشاره زیادی به کوروش، مسیح، فلسطین، سرزمین، آزادی و برابری داشت، این ایده تشکیل یک دولت یهودی و پیشنهاد آن به روچیلد شکل گرفته است. شاید ناصرالدین [شاه] فکر می‌کرد مانند کورش عمل کرده و یهودیان [سرزمین] خود را آزاد و آن‌ها را به دولت روچیلد بفرستند و آن‌ها دیگر در آنجا پراکنده و رها نباشند.

سفر دوم شاه به اروپا (۱۸۸۹م)

پس از دیدار ناصرالدین [شاه] از اروپا، فرامینی صادر شد که تغییرات در وضعیت سیاسی و اجتماعی به نفع یهودیان به ارمغان آورد. اما ظاهراً دولت برای جلوگیری از

ظهور یا سرکوب شورش علیه یهودیان بسیار ناتوان بود. حتی قانونی که به یک یهودی مسلمان شده اجازه می‌داد صاحب کل دارایی خانواده‌اش [که هنوز بر دین یهودیت بودند] صاحب شود؛ گرچه در تهران منسوخ شد، اما هنوز در برخی مناطق در سرزمین ایران در نتیجه مخالفت روحانیان، همچنان به اجرا درمی‌آمد. در سال ۱۳۸۸ م قتل عام یهودیان در اصفهان و شیراز رخ داد که مورد پیگیری کنسولگری بریتانیا قرار گرفت.

بنابراین دلایل کافی برای مداخله مجدد و یادآوری وعده‌های پیشین ناصرالدین [شاه] در طول سفر دوم خود به اروپا از وجود داشت. در چهارم ژوئیه ۱۸۸۹ م، هیئتی از یهودیان انگلستان، تحت رهبری سر آلبرت ساسون در کاخ باکینگهام منتظر ملاقات با شاه بودند. اعضای هیئت نمایندگی متشکل از افرادی همچون لرد روچیلد، سر جی. گلداسمید، آقای ساباگ، موتیفیوری و دیگران. تلاش سر آلبرت ساسون در جهت حمایت یهودیان ایرانی از اهمیت ویژه‌ای داشت و او در نگاه شاه و دولت ایران از جایگاه والا و احترام زیادی برخوردار بود. در میان صنعتگران [تجار] اروپایی که به توسعه اقتصادی ایران در آن روزها کمک می‌کردند، یهودیان روس همچون پلیاکوف، رافولوویچ و شرکت آقای آلبرت ساسون نقش تأثیرگذاری داشتند. در زمان اعطای امتیاز تأسیس اولین بانک ایرانی توسط ناصرالدین [شاه]، شرکت ساسون به همراه آقای دراموند ولف و دیگران سرمایه‌گذاری زیادی در ایران انجام دادند و در سال ۱۸۹۲ م اولین بانک شاهنشاهی ایران پدید آمد. بنابراین این نظر وجود داشت که آقای ساسون به نفع یهودیان ایران وارد این جریان شده است.

درخواستی که توسط هیئت یهودیان به مناسبت دومین دیدار ناصرالدین [شاه] از لندن ارائه شد، به‌طور عمده نیاز به مدارس و ترویج تحصیل در میان اتباع یهودی شاه را مورد تأکید قرار می‌داد و از شاه درخواست شده بود که اتباع یهودی شاه با

هموطنان مسلمانان برابری باشند و همچنین درخواست شده بود که فرمانی در سال ۱۸۸۱ م توسط شاه صادر شده بود، در سراسر مناطق مختلف ایران نیز اجرا شود؛ موضوعی که برای سال‌ها فقط در تهران مورد توجه بود. همچنین ایده سازنده که توسط یهودیان اروپایی در طول سفر دوم شاه به اروپا ارائه شد، تکرار درخواست قبلی اجازه تأسیس مدارس یهودی در ایران تحت سرپرستی اتحاد آلیانس بود. این یکی از مواردی بود که به تأخیر افتاده بود که نیازمند تلاش و تحمل سختی‌های فراوانی بود. این ایده مدارس یهودی در ایران که در سال ۱۸۶۶ م پی‌ریزی شده بود، در سال ۱۸۷۳ م به‌عنوان موضوع اصلی در مذاکرات بین مقامات یهودی و دولت ایران مطرح شد و تا سال ۱۸۸۹ م همچنان به‌صورت یک طرح باقی‌مانده بود، اما در نهایت پس از گذشت ده سال، این موضوع در زمان شاه مظفر به سرانجام رسید.

مظفرالدین شاه (۱۸۹۶ - ۱۹۰۷ م)

در زمان مظفرالدین [شاه] که بعد از ترور ناصرالدین [شاه] بر تخت سلطنت نشست، دست‌کم در ابتدای کار او، هیچ نشانه‌ای از بهبود اوضاع یهودیان دیده نمی‌شد. استخدام پزشک یهودی از برلین، دکتر ایزادور البو، به‌عنوان پزشک دربار شاه، تأثیر چندانی نداشت. در حالی که تبعیض‌های قانونی تا حدی از بین رفته بود، تبعیض‌های اجتماعی، علیه یهودیان هنوز رواج داشت. این تبعیض‌های اجتماعی به شکل استفاده از نشان یهودی و پوشش یهودی برای یهودیان اعمال می‌شد. یهودیان در قرون وسطی تحت اقدامات تحقیرآمیزی از این نوع قرار گرفته بودند.

در ایران در دوره صفویه، تلاش جدی برای اعمال پوشش ویژه در تمام جوامع یهودی به اجرا درآمد، در این زمان با چنین علامت مشخصی، تمایز بین مسلمانان با یهودیان ضروری تلقی می‌شد و در سلسله قاجار، روحانیون در بسیاری از مناطق ایران برای اجرای مجدد این اقدامات می‌کوشیدند. جهانگردان اروپایی، در دوران حکومت

ناصرالدین [شاه] در یزد با یهودیانی برخورد نموده بودند که نشانه‌ای بر روی کت و یا یک وسیله به اندازه یک سکه بزرگ سفیدرنگ بر روی لباس‌های خود داشتند. در بوشهر یهودیان به عنوان یک نشانه متمایز، ملزم به پوشیدن کلاه قرمز ترکی به جای عمامه بودند. با توجه به اینکه این نوع کلاه نمی‌توانست از آن‌ها در برابر گرمای آفتاب در این آب‌وهوای طاقت‌فرسا، محافظت کند، می‌توان رنج آن‌ها را تصور کرد. در تهران، محل سکونت شاه و نمایندگان خارجی، وضعیت در این مورد قابل‌تحمیل‌تر بود و محدودیت پوشش تبعیض‌آمیز به شدت اجرا نشد. با این حال یهودی قادر نبود که از یک چشمه عمومی در روزهای گرم، آب بنوشد و اگر توده مردم متوجه این جنایت می‌شدند، آب را آلوده و غیرقابل استفاده اعلام می‌کردند و افکار عمومی تنها زمانی آرام می‌گرفت که مقامات نشان یهودی را به تمام یهودیان تحمیل می‌کردند. حتی یکی از ملاها با صدور فتوای اعلام کرد که به عنوان یک وظیفه شرعی یهودیان ملزم هستند بر روی لباس‌های که برای بیرون از خانه می‌پوشند، پارچه‌ای قرمز رنگ نصب کنند.

نه تنها نشان یهودی؛ بلکه شکل مخصوصی از موهای کوتاه برای یهودیان رواج داشت که آن‌ها را از مسلمانان ایران متمایز می‌کرد و این مسئله توسط مسلمانان متعصب و رهبران‌شان حمایت می‌شد. برخی از شخصیت‌های اجتماعی آن زمان در تلاشی که برای لغو این محدودیت‌ها داشتند ناکام بودند؛ چراکه این اقدامات در حوزه اختیارات رهبران مذهبی قرار داشت. این موضوع مربوط به مدل موی یهودی منجر به حملاتی به محله‌های یهودیان در همدان و تهران شد. هنگامی که هیئت نمایندگان انگلستان از اداره امور خارجه در لندن در مورد اخیر درخواست مداخله کردند؛ توصیه شد که برای امنیت یهودیان ایران بهتر است لباس متمایز به تن داشته باشند تا مورد حمایت ویژه‌ای که پادشاه به آن‌ها وعده داده بود، قرار بگیرند. با این حال، مقامات یهودی از

پذیرفتن این پیشنهاد خودداری کردند، زیرا تجارب مشابه در مراکش و جاهای دیگر نشان داده بود که تسلیم شدن فقط منجر به تعصب بیشتری خواهد شد.

مداخله دیپلماتیک ایالات متحده آمریکا

مجادلات مربوط به نشان یهودی در اواخر قرن ۱۹ م منجر به مداخله نمایندگان دیپلماتیک ایالات متحده آمریکا در تهران شد. در اوایل سال ۱۸۹۴ م، درخواست یهودیان در ایران موضوع مکاتبات دیپلماتیک بود.

جان تیلور سرکنسول ایالات متحده آمریکا در تهران، به وزارت امور خارجه در واشنگتن از تجدید آزار و اذیت یهودیان در همدان و اجبار یک موسسه تبلیغی آمریکایی به تغییر دین یک یهودی به دین به مسیحیت در همدان اطلاع می‌دهد. وی در نامه خود اظهار داشته بود که: جرم این یهودی عدم استفاده از علامت و نشانه یهودیت بر روی لباس خود بود. روح بی قانونی مردم، عدم کنترل اوضاع از طرف حاکمان و جهالت مردم همه دست به دست هم داده تا اوضاع یهودیان به پست‌ترین موقعیت انسانی تنزیل یابد.

در سال ۱۸۹۷ م الکساندر مک‌دونالد، کنسول آمریکا در تهران، به نمایندگی از یهودیان ستم‌دیده تهران با صدراعظم گفتگو نمود. وی در گزارشی خود در ۱۷ ماه مه ۱۸۹۷ م به ژنرال شرمن، وزیر امور خارجه در واشنگتن، گفته بود که او به‌طور غیررسمی به نمایندگی از یهودیان تهران که مورد تجاوز مسلمانان قرار گرفته بودند با صدراعظم وارد گفتگو شده و از رئیس‌وزراء شاه بدون داشتن هیچ مسئولیتی در این مورد و تنها از روی نوع دوستی، درخواست کرده است که گام‌های فوری برای حفاظت از افرادی مورد حمله گرفته‌اند صورت بگیرد: کسانی که بدون داشتن کشور یا دولتی برای دفاع از خودشان تلاش می‌کردند.

با این حال این گفتگوی شخصی چندان قانع کننده و کافی به نظر نمی‌رسد؛ به همین خاطر در همان روز، آقای مک‌دونالد نامه‌ای به صدراعظم شاه ارسال نمود و بار دیگر حقایقی را بازگو نمود و گفت: از انگیزه‌های انسانیت و همدردی با کسانی می‌گوییم که رنج می‌برند، من از شما تقاضا می‌کنم با توجه به اصول اخلاقی و منش و آزادی عملی که از اعلی حضرت سراغ داریم به آزار و اذیت یهودیان خاتمه داده شود.

توجه به یهودیان ایرانی در مکاتبات دیپلماتیک آمریکا در سال ۱۹۱۸م نیز در ارتباط با فعالیت‌های امدادی کمیته توزیع یهودیان آمریکا دیده می‌شود. وزارت امور خارجه و همچنین نمایندگان دیپلماتیک آمریکا در خارج از کشور در توزیع وجوه، غذا و سایر مایحتاج به یهودیان گرسنه در همه جا بسیار مفید بودند.

در ۱۰ مه ۱۹۱۸م، وزیر امور خارجه تلگرافی برای جان آل کالدول، نماینده آمریکا در تهران فرستاد که و از او خواسته شد گزارشی از اوضاع یهودیان را در سراسر ایران گزارش دهد. در ۱۳ ماه مه، آقای کالدول در گزارش خود تعداد یهودیان نیازمند در ایران را بین سی تا چهل هزار نفر برآورد نمود، یعنی بیست و پنج درصد از آن‌ها در شرایط قحطی و نیاز مبرم به سر می‌بردند. سپس در تلگرافی در ۲۹ می ۱۹۱۸م از طرف وزارت امور خارجه، ۱۵۰۰۰ دلار در اختیار آقای کالدول قرار گرفت؛ مبلغی که توسط کمیته امداد و نجات یهودیان به وزارت امور خارجه سپرده شده بود. از آقای کالدول خواسته شده بود که به دنبال مشاور و همکاری برای کمیته نیکوکاری اسرائیلی در تهران، آلیانس اسرائیلی در همدان، کنسول انگلیس در اصفهان، و به خصوص رهبران جامعه یهودی، برای توزیع کمک‌های امدادی و ارسال دقیق گزارش از کمیته‌های محلی یهودی برای کمیته توزیع مشترک بگردد.

مداخله نمایندگان دیپلماتیک آمریکا در تهران به نفع یهودیان ایران، در دوره بعد از جنگ جهانی اول نیز ادامه یافت. خاخام جوزف شاول کورنفلد اهل تولدو از سال

۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ م برای چندین بار نماینده ایالات متحد در ایران بود. اولین خاخام ایالات متحده که در دوران جدید به او یک پست دیپلماتیک واگذار شده بود و مداخلات وی به نفع هم‌کیشان خود در ایران ضروری به نظر می‌رسید. داشتن چنین سمتی برای دین‌دار متعهدی مثل آقای کورنفلد، باید به‌عنوان یک عامل دلگرم‌کننده برای یهودیان ایران در نظر گرفت. با این حال، در نتیجهٔ پریشانی روابط دیپلماتیکی که بین آمریکا و ایران که ناشی از قتل رابرت دابلیو. ایمری نمایندهٔ آمریکایی در تهران به وجود آمده بود، آقای کورنفلد به آمریکا بازگشت. ایمری توسط گروهی از مسلمانان متعصب، به خاطر اعتراض به گرفتن عکس از یک «معجزه بزرگ» در تهران کشته شد.

جنبش مشروطه و یهودیان

حکومت مظفرالدین [شاه] را نه یک نقطهٔ عطفی تنها در تاریخ یهودیان؛ بلکه باید در کل تاریخ ایران در نظر گرفت. دو رویدادی که نتایج بسیار گسترده به همراه داشت و منجر به یک تغییر اساسی شد در زمان این پادشاه بود و در نهایت یک قانون اساسی به مردم ایران اعطا شد و اولین مدرسه آلیانس در ایران تأسیس گردید. این جنبش برای ایجاد یک قانون اساسی و برای پارلمانی متشکل از نمایندگان منتخب مردم ایران، برای مدت چندین دهه پیگیری شده بود و در نهایت در زمان مظفرالدین [شاه]، به جنب‌وجوش درآمد و به مهم‌ترین واقعه تاریخ ایران، اعطای یک قانون اساسی در ۱۹۰۶ م انجامید.

شاید نیازی نباشد که ما در اینجا درگیر سیر تحولات گوناگون در ایران آن زمان باشیم. ذکر همین نکته کافی است که یهودیان ایران در جنبش مشروطه نقش فعالی داشتند و آن‌ها در سال ۱۹۰۶ م از مجلس یک جایگاه رسمی دریافت نمودند. موفقیت جنبش مشروطه برای یهودیان ایرانی را باید به‌عنوان یک‌راه جدید به سمت بازسازی مادی و

معنوی آن‌ها در نظر گرفت. دوگانگی که در قانون مذهبی (شریعت) و قانون مدنی (عرف) وجود داشت باعث شد، ملغی نمودن محدودیت‌های تبعیض‌آمیز گذشته علیه یهودیان مطرح شود. با این حال، نه یهودیان و نه مسیحیان ارمنی یا زرتشتی اجازه نداشتند که نماینده‌ای از جامعه خود را به مجلس بفرستند؛ بلکه در ابتدا یهودیان مجبور شدند یک مسلمان را به عنوان نماینده خود به مجلس جدید معرفی نمایند. متأسفانه سه ماه پس از برقراری مجلس، مظفرالدین شاه درگذشت و در دوران شاه جدید محمدعلی شاه (۱۹۰۹ - ۱۹۰۶م)، به سرعت امیدهای زیادی که جنبش مشروطه برای عناصر آزادی‌خواه مسلمان و یهودی در ایجاد کرده بود، از بین رفت. شورش‌های ضد یهودی بار دیگر به‌ویژه در کرمانشاه رایج پیدا کرد، با این حال ویژگی‌های بارز خویشتن‌داری مسلمان و حس مشترک بشریت وجود داشت. شمار زیادی از شهروندان مسلمان تلاش‌های جدی برای نجات جان همسایگان یهودی خود و محافظت از آن‌ها در برابر خشونت انجام دادند. حکام از همدردی عملی مسلمانان در فرستادن غذا و پوشاک به یهودیان بسیار متعجب بودند. حتی گفته می‌شود در بسیاری از موارد مسلمانان برای محافظت از یهودیان آن‌ها را به خانه‌های خود می‌بردند.

انحلال پارلمان ایران، خلع شاه محمدعلی شاه توسط انجمن ملی منجر به برقراری مجدد مجلس دوم در سال ۱۹۰۹م توسط شاه احمد (۲۵ - ۱۹۰۹) شد. برای حل بحران مالی بزرگ متخصصان آمریکایی مستر شوستر و آرتور میلیسپو به ایران آمدند، تغییرات مداوم در کابینه و دولت، تجاوز روسیه در شمال و بریتانیا در جنوب، همه به ایجاد وضعیتی خطرناک و پریشان کمک می‌کردند، به طوری که در پایان جنگ جهانی اول، ایران در آستانه انحلال کامل قرار گرفت.

دوره رضاشاه پهلوی (۱۹۲۵ - ۱۹۴۰م)

با ظهور شاه جدید، رضا پهلوی در سال ۱۹۲۵ م و تأسیس یک سلسله جدید، پارس که از این به بعد با نام جدید ایران نامیده می‌شد، تحولی فکری و فرهنگی میان عامه مردم و همچنین اقلیت‌های یهودی خود تجربه نمود. ظهور رضاشاه با الهام از اصلاحات کمال آتاتورک در ترکیه و با ارتقا از یک سرباز گمنام در تیپ قزاق به فرمانده کل قوا، وزیر جنگ، نخست‌وزیر و در نهایت شاه ایران یکی از جالب‌ترین بخش‌های تاریخ عصر ماست که به شکل غیرقابل‌تصور موفقی شد. او با درهم شکستن قدرت روحانیان شیعه، که برای قرن‌ها در مسیر ترقی قرار گرفته بودند، توانست یک دولت مدرنی شکل دهد و به‌طور کامل از غل و زنجیر روحانیون قدرتمند و متعصب آزاد شود.

رضاشاه با گرایش به سکولاریزاسیون و غرب‌گرایی همراه با بازگشت به منابع مادی و معنوی ایران پیش از اسلام به دنبال ایرانیزه کردن اسلام به‌عنوان یک تفسیری از دین، درست همانند ترکیه، در ایران بود. برخی از رهبران ایران مدرن حکومت اسلامی را نه به‌عنوان یک نیروی فرهنگی ویرانگر و زیان‌آور برای فرهنگ و زبان ایران؛ بلکه به‌عنوان یک دوره تاریخی در نظر داشتند که اکنون باید جای خود را به روح نوین ایران و سنت پهلوی بدهد. تجدیدحیات دولت ایران و اصلاحات چندجانبه به‌طور ضمنی گرایش به ایجاد شرایط مطلوب‌تر برای یهودیان داشت. این کار یهودیان را قادر ساخت که همراه با سایر شهروندان ایران، آزادی و برابری که مدت‌ها از آن محروم مانده بودند، به دست بیاورند. در زمان رضاشاه، برای اولین بار، یک یهودی می‌توانست به‌عنوان نماینده اقلیت یهودی به مجلس راه یابد. این نماینده شموئل حییم از کرمانشاه بود و با شجاعت برای یهودیان جنگید و در همه مسائل سیاسی و همچنین در تمامی امور جامعه یهودیان فعال بود. در جهت حمایت از نهضت صهیونیستی یک روزنامه یهودی - ایرانی انتشار داد. باین‌حال فعالیت‌های

این نماینده یهودی با نگاهی مشکوک توسط مقامات و نیروهای نظامی همراه بود. در چنین شرایطی، هنگامی که تهدیدی علیه جان رضاشاه کشف شد، شموئل حییم نیز متهم به دخالت در آن شد. هرچند گناه و همدستی او هرگز ثابت نشد، اما زندانی شد و پس از گذشت چندین سال حبس بدون محاکمه اعدام شد. اگرچه پرونده شموئل حییم عواقب سیاسی نداشت، اما تأثیر عمیقی بر یهودیان ایرانی گذاشت و به همه آنها به وضوح نشان داد که عصر طلایی آزادی و برابری برای آنها هنوز دور از دسترس می باشد. جنگ جهانی دوم با تحولات سیاسی بعدی و عزل رضاشاه پهلوی، تمام روند نوسازی ملی را در معرض خطر قرار داد و جریان بازسازی که یهودیان امیدوارانه آن را آغاز کرده بودند، به عقب رانده شد.

پایان بخش اول

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی